

بسم الله الرحمن الرحيم

موارد بازگشت نزاع بین اخباری ها و اصولی ها به نزاع صغروی

بعد از آن که مشخص شد نزاع بین اخباری ها و اصولی ها نزاع کبری است و نه صغروی؛ اما اگر نزاع بخواد به عنوان نزاع صغروی مطرح شود، در یکی از این سه صورتی است که عرض می کنیم. مورد اول این که بگوئیم نزاع در این باشد که آیا اساساً عقل مصلحت و مفسده ملاکات را می تواند درک کند یا خیر؟ اگر قائل شویم که عقل نمی تواند ملاکات را درک کند، نتیجه این می شود که از راه مقدمات عقلیه اصلاً قطع حاصل نمی شود؛ چون حصول قطع، فرع بر این است که عقل بتواند ملاکات را درک کند، و بعد از درک ملاک، انسان قطع به حکم شرعی پیدا می کند. پس، اگر نزاع را به این صورت طرح کنیم که آیا عقل می تواند ملاکات احکام را درک کند یا نمی تواند؟ این نزاع، عنوان صغروی پیدا می کند. اگر نزاع این باشد، می توانیم بگوئیم غالباً عقل نمی تواند ملاکات را درک کند؛ اما ممکن است در بعضی از موارد، عقل بتواند يك ملاک صد در صد را درک کند؛ به عنوان مثال: عقل می تواند درک کند که در ضرب الیتیم صد در صد مفسده وجود دارد.

نظر مرحوم آقای خوئی قدس سره در مصباح الاصول شبیه آنچه را که مرحوم شیخ انصاری در رسائل بیان کرده اند، بیان می کنند.

مرحوم شیخ در آخر بحث نزاع اخباری و اصولی، می فرماید: اگر مراد اخباری ها این باشد که عقل نمی تواند ملاکات احکام را درک کند، درست بوده و ما هم قبول داریم. مرحوم آقای خوئی نیز از شیخ تبعیت کرده اند و همین حرف را می زنند. اما به نظر می رسد این حرف به نحو موجب کلیه درست نیست. در غالب موارد، مخصوصاً در باب عبادات، عقل نمی تواند ملاکات احکام را بدست بیاورد و بفهمد که فعل دارای مصلحت است یا مفسده؛ لذا معنای این تعبیری که مشهور است که احکام شرعیه الطاف فی الاحکام العقلیه همین است که وقتی شارع بیان کرد نماز واجب است، آن وقت معلوم می شود که این نماز دارای ملاک است؛ اگر دستور خداوند نبود، عقل نمی توانست بفهمد که این نماز دارای ملاک است. لذا حکم شرعی لطفی است در مورد احکام عقلیه. عقل به صورت کلی می گوید هرچا صد در صد مصلحت باشد، و با این مصلحت، مفسده ای مزاحمت نکند، شارع باید حکم لزومی داشته باشد؛ لکن این را به نحو کلی درک می کند.

با این حال، برخی از موارد هم داریم که عقل می تواند ملاک صددرد عملی را بفهمد؛ اینطور نیست که عقل به هیچ وجه و در هیچ موردی نمی تواند به ملاکات دسترسی پیدا کند؛ مخصوصاً در باب غیر عبادیات؛ که عقل در اینجا می تواند به ملاکات راه پیدا کند. البته خود این بحث، يك بحث بسیار مفصلی هم می تواند باشد؛ به این صورت که در مواردی که عقل قادر به درک ملاکات است، باز به چه ملاکی است؟ از کجا اطمینان پیدا کنیم که این ملاک، ملاک صددرد است؟ اما همین مقدار که

می‌گوییم اگر بحث با اخباری‌ها در تشخیص مصلحت و مفسده توسط عقل است، نزاع صغروی خواهد شد.

مورد دوم: این که مسأله را روی حسن و قبح افعال ببریم. اگر بگوئیم اخباری‌ها قائل هستند که عقل حسن و قبح افعال را نمی‌فهمد، و اصولی‌ها معتقدند عقل حسن و قبح افعال را می‌فهمد؛ باز نزاع، صغروی می‌شود. در این مورد پاسخی که به اخباری‌ها داده می‌شود، خیلی روشن است؛ برای اینکه ما اگر ادراک عقل نسبت به حسن و قبح اشیا و افعال را انکار کنیم، باب بسیاری از امور مهمه مسدود می‌شود. مثلاً اگر خداوند - نعوذ بالله - پیامبر کاذبی را برای بشر بفرستد و یا پیامبری که دارای سهو است و در ابلاغ احکام خدا اشتباه می‌کند را بفرستد، چه چیزی در اینجا حاکم خواهد بود که **إِنَّ هَذَا قَبِيحٌ**؟ قطعاً عقل در اینجا حاکم است به اینکه ارسال رسولی که اشتباه کند و یا دروغگو باشد، قبیح است؛ و همچنین باز عقل است که حکم می‌کند صدور قبیح از خداوند محال است. بنابراین، اگر مقصود از نزاع بین اصولی و اخباری این باشد که اصولی‌ها بگویند حسن و قبح اشیا قابل درک است و اخباری‌ها بگویند قابل درک نیست، بلا فاصله مسأله تمام می‌شود؛ می‌گوییم روشن است که بسیاری از امور مهمه در باب نبوت و امامت، مبتنی بر همین حسن و قبح اشیا است؛ و اگر عقل، حسن و قبح را درک نکند، دچار مشکلات بسیار فراوانی می‌شویم.

مطلب دیگر این که اگر این حسن و قبح، حسن و قبحی باشد که در طول اطاعت احکام شرعیه باشد، به درد فقیه و اصولی نمی‌خورد؛ مثلاً عقل حکم می‌کند به حسن اطاعت؛ اطاعت نیز در جایی است که حکم و امری از مولا صادر شده باشد؛ بعد از این است که عقل می‌گوید **اطاعة المولا حسنٌ**؛ اینجا این حکم عقلی، دیگر مستتبع حکم شرعی نیست. کسی نمی‌تواند بگوید از راه حکم عقل به حکم شرع می‌رسیم. پس، در تصویر دوم، علاوه بر آن اشکال مهم، اشکال دیگری این است که در این صورت فایده‌ای هم ندارد؛ برای این که حکم عقل به حسن و قبح، چنانچه در طول حکم شارع واقع شود، چون نمی‌خواهیم بگوئیم همه جا در طول حکم شارع است، مثلاً جایی که عقل قبح ضرب یتیم را درک می‌کند؛ اینجا قاعده ملازمه جریان دارد. تعبیری در اینجا وجود دارد که در طی مباحث آینده آن را بیشتر توضیح می‌دهیم و آن این که قاعده ملازمه بین حکم عقل و حکم شرع، چنانچه در احکام عقلیه در سلسله علل باشد، جریان دارد؛ اما این قاعده در احکام عقلیه در سلسله معلول، جریان ندارد؛ مثالش هم این مورد است که وقتی عقل قبح ضرب یتیم را درک کند، این قبح علت می‌شود برای اینکه شارع ضرب الیتیم را حرام کند؛ این حکم عقلی از احکام عقلیه واقع در سلسله علل حکم شرع است؛ یعنی از شارع هم بپرسیم چرا ضرب الیتیم حرام است؟ می‌گوید؛ چون ظلم است و قبیح است.

پس، این حکم عقلی ملازمه‌ی با حکم شرع دارد. یا عقل وقتی می‌گوید اطاعت مولا حسن است، این، **حکم واقع فی رتبة المعلول**، یعنی معلول حکم شرع است؛ شارع که فرموده **اقیموا الصلاة** به دنبال آنچه که معلول این حکم شارع است، عقل می‌گوید اطاعت مولا واجب است؛ و الا اگر مولا امر نداشت، عقل چه زمانی می‌گفت که اطاعت مولا واجب است؟ در اینگونه احکام که در سلسله معلول واقعند، ملازمه بین حکم عقل و شرع نیست. **اما مورد سوم:** تصویر سوم برای نزاع صغروی این است که بگوئیم: با قطع نظر از شرع و شریعت، آیا عقل قابلیت درک و کشف از واقع را دارد؟ که در این فرض سوم، متعلق حکم عقل يك امر واقعی - شریعتی یا غیر شریعتی - است؛ کاری نداریم که در اینجا شریعتی وجود دارد یا نه؛ می‌گوییم آیا عقل، استحاله صدور قبیح از مولا را درک می‌کند؟ آیا عقل استحاله اجتماع ضدین و اجتماع نقیضین را درک می‌کند؟

و یا آیا عقل ملازمه بین ذی المقدمه و مقدمه را درک می‌کند؟ حال، اگر قائل شدیم که عقل چنین چیزی را درک می‌کند، آن وقت می‌گوییم اگر يك حکم شرعی ضمیمه آن شود، از انضمام حکم شرعی به این ادراک عقلی، به يك حکم شرعی دیگر

می‌رسیم. بنابراین، اگر عقل، ملازمه بین وجوب ذی المقدمه و وجوب مقدمه را درک کرد، در صورتی که شارع ذی المقدمه را واجب کند، عقل نتیجه می‌گیرد که مقدمه آن نیز وجوب شرعی دارد. اگر بر اساس این تصویر از نزاع بگوئیم عقل واقع را درک می‌کند، بلا اشکال حکم شرعی به دنبال آن می‌آید؛ و اگر قائل به عدم درک شدیم، قطعاً حکم شرعی به دنبالش نمی‌آید. اینطور نیست که طرفین نزاع - اخباری و اصولی - هردو قائل باشند که عقل واقع را درک می‌کند، اما یکی بگوید با اینکه واقع را درک می‌کند، به حکم شرعی می‌رسیم؛ و دیگری بگوید نمی‌رسیم.

نظر استاد محترم

اما ما عرض کردیم که اصلاً واقع این است که نزاع بین اخباری و اصولی، نزاع کبروی است؛ یعنی در قطعی که حاصل از مقدمات عقلیه است، اخباری‌ها می‌گویند: این قطع اعتبار ندارد، لیکن اصولی‌ها قائل به معتبر بودن آن هستند. حال، در نزاع کبروی، کسانی که مبنای مشهور را دارند و می‌گویند حجیت قطع ذاتی است، به این نتیجه می‌رسند که بین قطع حاصل از مقدمات عقلیه و قطعی که از قرآن و سنت حاصل می‌شود، فرقی وجود ندارد و هر دو حجیت دارد. افرادی مثل مرحوم شیخ انصاری که می‌گویند حجیت از قطع قابل سلب نیست - (قبلاً هم عرض کردیم مرحوم شیخ تصریح دارد که طریقت ذاتی قطع است؛ راجع به حجیت نیز فرموده است که نه قابل اثبات است و نه قابل سلب؛ لا تنالها يد الجعل لا اثباتاً و لا نفياً) - و همین‌طور مرحوم آقای خوئی، نتیجه این می‌شود که حجیت را نمی‌توان از قطع گرفت.

کلام مرحوم میرزای نائینی

لکن مرحوم محقق نائینی قدس سره می‌فرماید: ما می‌توانیم بیانی را ذکر کنیم که اگر مراد اخباری‌ها این بیان باشد، ثبوتاً ممکن است و صحیح؛ اما اثباتاً دلیل برای آن نداریم. مرحوم نائینی می‌فرماید: ما بیاییم مسأله‌ی قطع حاصل از مقدمات عقلی را به عنوان يك مانع، یا از آن طرف، قطع حاصل از مقدمات شرعی را به عنوان يك شرط، (فرق این دو روشن است؛ اگر بگوئیم قطع از مقدمات عقلی حاصل است، اخباری‌ها می‌گویند حصول از مقدمات عقلی مانع از حجیت می‌شود؛ در نقطه مقابل گفته می‌شود که قطع اگر بخواهد حجیت داشته باشد، مشروط بر این است که از مقدمات شرعی - یعنی از کتاب و سنت - حاصل شود.) را در مقام جعل ببریم؛ بگوئیم شارع در حینی که جعل فرموده، این را به عنوان يك شرط و قیدی در ناحیه مقطوع قرار داده است. به عبارت دیگر، مرحوم نائینی نیز می‌فرماید حرف کلی شیخ انصاری و مشهور درست است؛ یعنی حجیت را نمی‌توان از قطع سلب کرد؛ اما شارع می‌تواند در مقام جعل حکم شرعی، نسبت به قطع و نه نسبت به مقطوع به، قید بیاورد؛ بگوید صلاتی که از راه کتاب و سنت مورد قطع واقع می‌شود را واجب کرده‌ام.

نتیجه این می‌شود که خود جعل (یعنی وجوب شرعی) متعلق دارد و در این متعلق، قیدی وجود دارد. این بیانی است که مرحوم نائینی ابداع کرده است و قبل از ایشان کسی چنین نظریه‌ای ندارد. طبق این بیان، شارع در قطع قاطع تصرف نمی‌کند؛ نمی‌گوید تو از راه عقل قطع پیدا کرده‌ای و من این قطع تو را بی اثر و بی ارزش می‌دانم؛ نه، طبق این بیان، شارع در مقطوع به (در متعلق قطع) تصرف می‌کند؛ می‌گوید اگر به صلاة از راه کتاب و سنت قطع پیدا کردی، من آن را واجب می‌دانم. این اجمال بیان مرحوم نائینی است. مرحوم نائینی برای این مطلب سه مقدمه ذکر کرده‌اند که مرحوم آقای خوئی در صفحه 58 از جلد دوم کتاب مصباح الاصول هر سه مقدمه را بیان کرده و سپس آنها را مورد مناقشه و بحث قرار داده‌اند. مرحوم شهید صدر نیز در صفحه 481 از کتاب مباحث الاصول کلام نائینی را نقل و رد کرده‌اند که ما روز شنبه ان شاء الله هم کلام نائینی را باید نقل

کنیم و هم ببینیم اشکالاتی که بر آن وارد است، چیست.